

ولایت فقیه



ولایت فقیه و قانون اساسی

محکمترین دست‌آویزی که مخالفان و متکبران ولایت فقیه به‌خیال خود به آن تمسک جستند، قانون اساسی است. می‌گویند: «در صندوق‌های وینج اصل قانون اساسی اصلاً نامی از ولایت فقیه... به‌بیان نیامده است تا چه رسد به ولایت مطلقه فقیه... عنوان ولایت فقیه یا ولی فقیه در مقدمه قانون اساسی آمده است ولی مقدمه یک لحاظ غیررسمی است که عرضه بر آراء عمومی نشده و قابلیت اثر حقوقی و شرعی ندارد. آن چه در آنجا تصریح گردیده است اعمال اصول قانون اساسی و برینظر ولایت امر و امامت است» و می‌گویند: «قانون اساسی که بر طبق اصل ۵۷ برای ولایت امر و امامت است حق نظارت بر قوای سه‌گانه جمهوری اسلامی قائل شده است همانجا اضافه می‌کند که بر طبق فصول آینده این قانون اعمال می‌گردد و در اصل ۱۱۰ و مقانف و اختیارات رهبری را در ۶ مورد خاص مشخص و محدود می‌سازد» و می‌گویند: «اصل ۱۱۲ قانون اساسی تصریح می‌نماید که رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین یا سایر افراد کشور مساوی هستند. معنای این جمله آن است که رهبر و مقام موسوم به ولایت امر مافوق قانون اساسی و حاکم بر آن نیست بلکه ملزم به اطاعت از آن است». و می‌گویند: «اصل ۱۱۶ قانون اساسی به نمایندگان ملت در مجلس خبرگان حق تشخیص ناتوانی و حشی بر کناری رهبر را داده است». و سخنانی از این قبیل که مکرراً از سوی مخالفان ولایت فقیه و قانون اساسی مطرح شده است.

آیا واقعاً چنین است که قانون اساسی مبنای حکومت جمهوری اسلامی را ولایت فقیه نمی‌داند؟ و آیا هیچ ارزشی برای آن همه فداکاری‌های ملت که برای رسیدن به هدف والای ولایت فقیه قیام کرد و شهید داد قائل نیست یا این بدخواهان با مغالطه‌های لفظی، حیثیت قانون اساسی را می‌خواهند خدشه‌دار کنند؟!

قانون اساسی در اصل دوم می‌گوید: «جمهوری اسلامی نظامی است بر پایه ایمان به تاول خدای یکتا... دوم- وحی الهی سوم- معاد... چهارم- عدل... پنجم- امامت و رهبری مستمر و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب اسلامی».

آیا منظور از این اصل تنها بیان اصول عقاید شیعه است که پنجم آن اصل امامت است؟

اگر چنین است، چرا تأکید بر استمرار رهبری امامت شیعه و نقش اساسی آن در تداوم انقلاب شده است؟

آیا استمرار رهبری امامت بجز در قالب ولایت فقیه در این زمان مصداقی دارد؟

آیا نقش اساسی امامت در تداوم انقلاب اسلامی بجز به وسیله ولی فقیه محقق شده یا می‌شود؟

و آیا تنها واژه ولایت فقیه باید در قانون اساسی باشد تا مبین این حقیقت باشد که زیربنای جمهوری اسلامی ولایت فقیه است؟.

واضح است که ماده پنجم از اصل دوم که زیربنای جمهوری اسلامی را بیان کرده چیزی بجز ولایت فقیه نیست.

ولایت فقیه است که به تیابت از امام غایب ارواحنا فدا، امامت را در جامعه اسلامی استمرار داده و انقلاب اسلامی را در طول تاریخ تداوم بخشیده تا به امروز که آن را در قالب جمهوری اسلامی بر مبنای قدرت نشانده است.

اگر به امر ولایت فقیه و نماینده امام معصوم علیه السلام نبود هرگز چنین حرکت و جهاد و فداکاری در میان مردم به وجود نمی‌آمد. مگر مردم برای کسب آزادی سیاسی قیام کردند و این همه شهید دادند و آن همه پایداری و مقاومت نمودند و آن همه توطئه‌های سیاسی را که بعضی از آنها به وسیله همین آقایان عملی می‌شد خنثی نمودند؟! اگر چنین بود با دادن آزادی سیاسی نهضت فرومی‌نشست.

ولی هدف والا تر و آرمان برتری یعنی برقراری حکومت اسلامی و ولایت فقیه بود که این همه فداکاری را در پی داشت.

و از این واضح‌تر و صریح‌تر، اصل پنجم قانون اساسی است که می‌گوید:

«در زمان غیبت حضرت ولی عصر عجل الله تعالی فرجه، در جمهوری اسلامی ایران، ولایت امر و امامت امت بر عهده فقیه عادل و با تقوی، آگاه به زمان، شجاع، مدیر و مدبر است که اکثریت مردم او را به رهبری شناخته و پذیرفته باشند...».

ولایت مطلقه فقیه

مگر ولایت فقیه فقط باید به همین عنوان گفته شود؟! آیا ولایت امر و امامت امت که طبق این اصل به عهده فقیه است چیزی غیر از ولایت فقیه است؟! حتماً آقایان این اصل را ندیده‌اند و گرنه چنین تعهدی نمی‌دادند که «چون قانون اساسی - بتصویب ملت ایران رسیده، برای همگان الزام آورده است!» آیا به این اصل ملتزم و متعهدید؟! اگر چنین است باید به فرهنگ تشیع مراجعه کنید تا بدانید حدود ولایت امر و امامت امت از نظر اصول عقاید شیعه چیست؟ آیا ولایت امری که در قانون اساسی مقبول شما به فقیه واگذار شده، همان ولایت امری نیست که موضوع حکم به وجوب اطاعت بطور مطلق در قرآن قرار گرفته است گرچه ما عقیده داریم که اولی الامر امام معصوم است ولی همان گونه که در مقالات پیشین توضیح دادیم، اطاعت از ولی فقیه، عین اطاعت از امام زمان علیه السلام و به تصریح امامان علیهم السلام رد فقیه رد امام است و اطاعت از او اطاعت از امام است. و اگر ولایت فقیه همان ولایت ائمه علیهم السلام است توهم این معنی که ولایت فقیه ولایت مطلقه نیست توهمی باطل است.

امام صادق علیه السلام در حدیثی فرمود: «ولایتنا ولایة الله الی لیوم یبعث نبیا قط الابها». (اصول کافی ج ۱ ص ۱۳۷). و با این حدیث، پاسخ اعتراضی که به بعضی گویندگان مذهبی شده روشن می‌شود. و تعجبی که آقایان از این سخن دارند که اختیارات فقیه همان اختیارات خداوند عزوجل است، بی‌جا خواهد بود. البته واضح است منظور از اختیارات خداوند، اختیارات تشریحی و ولایتی است یعنی همانگونه که ولایت خداوند محال است مفید به حدودی باشد، ولایتی که از سوی او به انبیاء و ائمه علیهم السلام واگذار شده، مقید به حد و مرزی نیست و معنای این روایت نیز همین است که «ولایت ما همان ولایت خداوند است و خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرموده مگر با همین ولایت» و این جمله اخیر، نشانگر این معنی است که اصولاً در جامعه الهی باید ولی امری باشد که ولایت مطلق و بدون قید داشته باشد و تمام انبیا چنین بودند. و همین ولایت برای ائمه علیهم السلام ثابت است و فقیه جامع شرایط نیز که از سوی آنان نصب شده دارای همان ولایت با همه ابعادش می‌باشد.

در روایات بسیار که در باب تفویض امر به رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه هدی علیهم السلام در کافی شریف آمده است آیه: «ما آتاکم الرسول فخذوه و ما نهاکم عنه فانتهوا» به تفویض و واگذاری امر بطور مطلق به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تفسیر شده و فرموده‌اند. خداوند این گونه دستور داد که هر چه پیامبر «ص» دستور دهد انجام دهد و هر چه نگوید اجتناب نماید تا مردم را بیازماید که چه کسی از ولی امر اطاعت می‌کند و فرمودند که هر چه خداوند به رسولش واگذار فرموده به ما نیز واگذار فرموده است. و همان اطاعت از ما نیز لازم و واجب است. و طبق روایات دیگر فقیه جامع شرایط در عصر غیبت همین مقام را دارد و اطاعت از او همان اطاعت از ولی امر منصوب از جانب خداوند متعال است.

مغالطه های دشمنان جاهل

و اما اصل پنجاه و هفتم قانون اساسی آن گونه نیست که گفته‌اند. در این

اصل آمده است: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران عبارتند از: قوه مقننه، قوه مجریه، قوه قضائیه که زیر نظر ولایت امر و امامت امت بر طبق اصول آینده این قانون اعمال می‌گردند...» گفته‌اند که در این اصل نظارت ولایت فقیه بر قوای سه گانه طبق اصول آینده قانون اساسی باید اعمال شود، و این هم نوعی مغالطه در تفسیر قانون اساسی است. جمله مذکور به وضوح نظارت ولایت را مطلق گذاشته و اعمال قوای سه گانه را طبق اصول آینده مقید کرده است. جمله «که زیر نظر ولایت امر و امامت امت» جمله معترضه‌ای در برانتر است و جمله «بر طبق اصول آینده...» مربوط به قوای سه گانه است. مطلب بعدی روشن است که نیاز به توضیح نیست. و منظور ما فقط تذکر این نکته است که این نویسندگان فقط با مغالطه و حذف قسمتهایی از نصوص، می‌خواهند مطلب خود را بر افکار عمومی تحمیل کنند.

و اما این که گفته شده است که قانون اساسی وظایف و اختیارات رهبری را درش امر منحصر کرده باز هم یک اشتباه است. و منظور از اصل یکصد و هفتم، محدود کردن اختیارات رهبری نیست بلکه منظور، بیان وظایفی است که قانوناً باید شخص رهبر در آن تصمیم بگیرد و دیگری حق دخالت در آن را ندارد. بعبارت دیگر: طبق این اصل، آن وظایف شش گانه منحصر در اختیار رهبری است نه این که رهبری فقط در آن محدوده اعمال می‌شود. و این مطلب با ملاحظه واژه «ولایت امر» که در چند جای قانون اساسی بر آن تأکید شده روشن می‌شود. قانون گذاران قانون اساسی که خود تحت ولایت امر ولی فقیه عمل کرده‌اند چگونه ممکن است آنها ولایت ولی خود را محدود سازند؟! ولذا در اصل یکصد و هفتم آمده است: «... این رهبر، ولایت امر و همه مسئولیتهای ناشی از آن را بر عهده دارد...» اگر آن چه بر عهده رهبر است فقط مسئولیتهای و اختیارات مذکور باشد، کلمه ولایت امر در این عبارت، زائد و بی‌مورد خواهد بود. و قرینه دیگری که این مطلب را روشن می‌سازد این است که در اصل پنجاه و هفتم که تصریح شده بر لزوم نظارت رهبر بر قوای سه گانه و این که آنها باید زیر نظر ولایت امر و امامت امت اعمال شوند و در هیچ جای قانون اساسی، اصل یا اصولی که همین روش این نظارت و حدود اختیارات رهبر در تفسیر و تحول امور مربوط به قوای سه گانه و کنترل تصمیم گیرهای آنان باشد، ذکر نشده است و اصل یکصد و هفتم به هیچ وجه ارتباطی با این مسأله ندارد. بنابراین روشن است که این نظارت بی‌حد و مرز و غیر مفید است و طبق این اصل رهبر به هر نحوی که صلاح بداند، تصمیم گیرهای قوای سه گانه را محدود و کنترل می‌کند یا توسعه می‌بخشد.

قانونی بودن مجمع تشخیص مصلحت

مجمع تشخیص مصلحت که به فرموده حضرت امام دام ظلّه پشتوانه عظیم و با برکت و برتری برای کشور ما است طبق این اصل از اصول قانون اساسی یک نهاد قانونی و شرعی است که رهبر و ولی امر بر اساس صلاح اندیشی و برای کنترل قوه مقننه با توسعه دادن به حدود اختیارات آن تأسیس فرموده و این همان معنای نظارت رهبر بر قوای سه گانه است.

اصولاً مگر قانون اساسی خود مشروعیتی بدون امضای ولی امر دارد تا بتواند ولایت او را محدود کند؟ اصل مطلب همین است و سر همه اختلافات در همین نکته است. ما مشروعیت هر قانون را منحصر در اختیار خداوند و هر

کس که از سوی او یا منصوبین او ولایت داشته باشند می دانیم و معتقدیم همه خداپرستان باید به این امر اذعان داشته باشند و باید قلباً و عملاً تسلیم قانون الهی و حکم حاکم شرع باشند و گرنه بخداوند ایمان نیاورده اند.

و این مطلب را در مقاله گذشته روشن ساختیم، گرچه خود برای معتقدان به دین و قرآن، روشن است و اما آنان معتقدند که مشروعیت قانون به رأی اکثریت مردم است و حتی ولایت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را نیز در گرو آراء مردم می دانند! ما در مقالات گذشته بطلان این پندار را روشن ساختیم و ثابت کردیم که استناد به بیعت و آراء مردم، فقط از جنبه عملی تأثیر دارد و گرنه مشروعیت ذاتاً مستند به خداوند و ولایت الهی است.

در واقع این اختلاف برمی گردد به واژه مشروعیت. کسانی که واقعاً و جدأ معتقد به خدا و روز قیامت و محاسبه اعمال مردم اند و این اعتقاد را تنها به دلیل ایمان ارضی و شناسنامه ای ابراز نمی کنند بلکه آن را از صمیم قلب باور دارند، مشروعیت را تنها برای قانونی قائلند که در پیشگاه خداوند برای آنها حجت شرعی باشد و اگر از آنها سؤال شود که چرا چنین و چنان کردید، بتوانند حجتی اقامه کنند که مورد مواخذه واقع نشوند؛ حجتی که آن عمل را به نحوی به خداوند متصل کند. و اما کسانی که زندگی را منحصرأ در همین جهان طبیعت می دانند و ورای ماده، حقیقتی قائل نیستند طبیعی است که برای مشروعیت قانون باید فکر دیگری کنند. عقل در چنین زمینه ای حکم می کند که هر انسان از قانونی پیروی کند که ضامن منافع شخصی او است ولی چون منافع افراد با یکدیگر تعارض دارد آراء اکثریت و معیار قرار داده اند اما آیا کسی که در اقلیت است و منافعش خلاف نظر اکثریت را اقتضا می کند، عقلاً ملزم به پیروی از خواسته آنها است؟ طبیعی است که عقل چنین اقتضائی ندارد و اکثریت او را به اجبار وادار به تسلیم می کند همانند قانونهایی که در نظام دیکتاتوری تصویب می شود. در واقع دموکراسی خود نوعی دیکتاتوری است که اکثریت رأی خود را بر اقلیت تحمیل می کند و هیچ دلیلی نیست که رأی اکثریت را بطور مطلق مشروعیت ببخشد. و بهرحال این گونه مشروعیت از ویژگیهای عدم اعتقاد به خدا و روز جزا است و اما مسلمان معتقد به قوانین اسلام مشروعیت قانون را از رأی اکثریت نمی گیرد بلکه مراجعه به آراء عمومی فقط برای ایجاد انگیزه طبیعی در آنان به تسلیم در برابر قانون است همچنانکه بیعت انبیا و ائمه علیهم السلام با مردم فقط برای اطمینان از ادامه حمایت و پیروی آنان است نه این که مشروعیت ولایت الهی آنان نیاز به تأیید مردم داشته باشد.

محدوده مسئولیت مجلس خبرگان

و اما این که گفته اند اصل ۱۱۱ قانون اساسی به نمایندگان ملت در مجلس خبرگان حق تشخیص ناتوانی و حتی برکناری رهبر را داده است! این مطلب به هیچ وجه دلالتی بر ولایت مجلس خبرگان یا موکلان آنها بر رهبر نمی کند و اگر دلالت می کرد نقطه ضعفی در قانون اساسی بود، نه حجتی بر اثبات ولایت آنان!! بر اساس اصل ۱۱۱ تشخیص موضوع به مجلس خبرگان واگذار شده است. فرض کنید در دوران ظهور امام معصوم اگر امام سابق وفات کند، برای تشخیص امام بعد که جانشین او است شیعه افرادی را که

مورد اعتماد آنان است به مرکز که محل زندگی خانواده امام است می فرستند تا با آزمایش و دیدن آیات و معجزات، امام را بشناسند و با حجت و برهان کامل به سوی آنان باز گردند و او را معرفی نمایند. آیا این گروه بر امام ولایت دارند زیرا حق تشخیص او را دارند؟! واضح است که این امر هیچگونه ولایتی را دربر ندارد. هر مکلفی باید ابتدا امام یا پیامبر را بر اساس معجزات و شواهد قطعی بشناسد، آنگاه مکلف به اطاعت و پیروی است و تا او را نشناخته حجت بر او تمام نیست. در مورد امام معصوم چون احتمال عروض ناتوانی یا فقدان شرایط داده نمی شود، تشخیص اول کافی است و تا امام در قید حیات است، مکلفین موظف به اطاعت اند ولی در فقیه جامع شرایط چون عصمت نیست، احتمال عروض عارضه ای که موجب اختلال حواس یا فقدان بعضی شرایط دیگر بشود، موجود است و لذا خبرگان باید همیشه بر سلامتی وجدان شرایط ولایت مانند اجتهاد و عدالت آگاه باشند یا علم بخلاف نداشته باشند تا مورد استصحاب باشد و هرگاه تشخیص دادند که بعضی از آن شرایط مفقود شده باید اعلام کنند تا همچنانکه مکلفین دست از تقلید او برمی دارند، عدم ولایت او نیز اعلام شود.

هیچ کس بالاتر از قانون نیست

گفته اند: «اصل ۱۱۲ قانون اساسی تصریح می نماید که رهبر یا اعضای شورای رهبری در برابر قوانین با سایر افراد کشور مساوی هستند. معنای این جمله آن است که رهبر و مقام موسوم به ولایت امر مافوق قانون اساسی و حاکم بر آن نیست بلکه ملزم به اطاعت از آن است.» این نیز یک مغالطه است اگر جهل و نادانی نباشد. همه افراد در برابر قانون مساوی هستند حتی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و امام معصوم علیه السلام. البته در غیر مواردی که قانون حکم خاصی برای آنها دارد. و بر اساس همین مساوات بود که امیرالمؤمنین علیه السلام با خصم نصرانی خود در دادگاه حاضر شد و از قاضی متصوب خود خواست که میان آنها حکم کند. پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم و ائمه معصومین علیهم السلام بیش از سایر افراد به احکام و قوانین شرع و حتی قوانینی که خود تشریح فرموده بودند، عقید بودند و باید باشند. اصولاً هر قانونگذار اگر خود به قانون خود عمل نکند نباید از دیگران توقع اعتنا به قانون را داشته باشد، هیچکس بالاتر از قانون نیست و باید همه از آن پیروی کنند و به آن پای بند باشند. در عین حال قانون انسانی را کسانی تشریح کرده اند و همانها طبق ضوابط حق تغییر دارند. این دو امر با هم منافات ندارد.

بنابراین با این که رهبر و شورای رهبری در برابر قانون با سایر افراد مساوی هستند ولی بر اساس ولایت می توانند قانون را تغییر دهند. نه تنها قانون اساسی که نوشته و پرداخته انسان است بلکه حتی قانون الهی را که هرگز قابل تغییر نیست، در شرایط خاصی، ولی امر می تواند بر اساس ضرورت و مصادمی که ضرورت باقی است، بطور موقت از عملی شدن قانون جلوگیری کند و این لازمه ولایت امر است. خود او نیز از همان حکمی که صادر می کند، الزاماً باید پیروی کند و اگر نکرد از عدالت ساقط و از ولایت برکنار می شود. پیروی او از حکم و قانون، مستلزم عدم دخالت او در قانون نیست.

تمام بحث و اختلاف، آنجائی است که فقیه بخواهد در قانون شریعت و حکم الهی دخالت کند و اما قانون اساسی که بدون شک مشروعیت خود را از ولایت فقیه گرفته است و اگر او امضا نکند هیچ ارزشی ندارد و هرگاه او

بخواهد تجدیدنظر کند، بدون شک در اختیار او است زیرا ساخته دست او و دستاران او است. و حتماً باید در قانون اساسی پس از مدتی تجدیدنظر شود زیرا تشریح انسان است و هیچ انسانی نمی‌تواند تشریح دائمی کند. زمان، عدم کارایی قوانین ساخته انسان را فاش می‌سازد و به ناچار همیشه در تغییر و تحول است. آن قانونی که لاینغیر است، قانون الهی است و این یکی از اسرار اعجاز قرآن است: «وَلَوْ كَانُ مِنَ عِنْدِ غَيْرِ اللَّهِ لَوَجَدُوا فِيهِ اخْتِلَافًا كَثِيرًا». اگر قرآن از سوی غیر خدا بود در آن اختلاف زیاد دیده می‌شد: زیرا فکر انسان در طول ۲۳ سال دچار تغییر و تحول و اختلاف می‌شود و تنها حکم خدا و کلام خدا است که ثابت و لاینغیر است.

دخالت ولی امر در قانون

از اینها گذشته، اعتراض برای این است که تحولات اخیر و تشکیل مجمع تشخیص مصلحت برخلاف قانون اساسی است. و ما ثابت کردیم که جزء اختیارات رهبر بر اساس اصل پنجاه و هفتم است. این اصل بدون تعیین چارچوب خاصی نظارت رهبر و ولی امر را در اعمال قوای سه‌گانه لازم دانسته است و هیچ محدودیتی برای این نظارت قائل نشده است. بنابراین ولی امر طبق تشخیص مصلحت فعالیت هر کدام از قوای سه‌گانه را می‌تواند محدود کند یا توسعه بخشد یا ارگانی به آن اضافه کند یا از آن بکاهد. پس تشکیل این مجمع بر اساس همین صلاحیت یک امر قانونی است.

در اصل دوم قانون اساسی آمده است که «جمهوری اسلامی نظامی است... که آرزاه: الف- اجتهاد مستشرقان فقه‌های جامع الشرایط بر اساس کتاب و سنت معصومین سلام الله علیهم اجمعین ب- استفاده از علوم و فنون و تجارب پیشرفته بشری و تلاش در پیشبرد آنها. ج- نفسی هرگونه ستمگری و ستمشکی و سلطه‌گری و سلطه‌پذیری، قسط و عدل و استقلال سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و همبستگی ملی را تأمین

می‌کند» بنابراین اجتهاد فقه‌های جامع الشرایط پایه و اساس همه فعالیت‌های جمهوری اسلامی است. و بر همین اساس در اصل چهارم آمده است: «کلیه قوانین و مقررات مدنی، جزائی، مالی، اقتصادی، اداری، فرهنگی، نظامی، سیاسی و غیر اینها باید بر اساس موازین اسلامی باشد. این اصل بر اطلاق یا عموم همه اصول قانون اساسی و قوانین و مقررات دیگر حاکم است...». قانون اساسی طبق این اصل خود را محکوم موازین اسلامی می‌داند و در اصل دوم، پایه جمهوری اسلامی را اجتهاد فقه‌ها می‌داند زیرا موازین اسلامی را آنها تعیین می‌کنند. بنابراین هرگز قانونگذاران قانون اساسی نخواسته‌اند در برابر اجتهاد فقه‌ها و رأی ولی فقیه، اظهار نظری کنند و قانون خود را محکوم نظر اومی دانند و اومی نتواند هر قانونی را که برخلاف استنباط خود از مدارک شرعی و قانونی بداند تغییر دهد. پس اگر او تشخیص داد که باید مجمع تشخیص مصلحت تشکیل شود یا هر نهاد دیگری خواست تشکیل دهد یا نهادی را حذف نماید یا دونهاد را درهم ادغام کند یا هر قانون دیگری را تصویب نماید، بر اساس قانون اساسی بر خود قانون حاکم است.

اینها نشانه دقت و استحکام قانون اساسی است و اگر چنین نبود، حتماً باید در آن تغییر و تحولی به وجود آمد تا با قوانین اساسی اسلام معارض نباشد و مصادرات گذشته ثابت کردیم که اساسی‌ترین پایه اسلام، ولایت است.

ائمه علیهم السلام مکرر فرموده‌اند که پایه‌های اسلام پنج چیز است: نماز، زکات، روزه، حج و ولایت و مردم به هیچ یک خوانده نشدند آن گونه که به ولایت خوانده شدند ولی آنها بقیه را گرفتند و ولایت را رها کردند. روایات جالبی در این باره آمده است که ما بعضی از آنها را در مقالات گذشته آوردیم. بنابراین قانون اساسی همان گونه که باید و شاید حافظ اساسی‌ترین پایه اسلام یعنی ولایت است و اگر چنین نبود، ارزشی نداشت. «والحمد لله رب العالمین».

ادامه دارد

بقیه از در سنگر حجاب

این جمعه خونین در محله‌ای بنام محله خشت مالها و باغ خونی در گودالهای آنرا پیش آماده شده. زنده بگور کردند، تا برای همیشه حجاب و عفاف زن مسلمان ایرانی را، بخوابانند! ولی غافل از اینکه این خونهای مقدس روزی آنچنان جوشان و خروشانش در رگ و پیوست بانوان مسلمان و با حجاب این کشور به جریان خواهد افتاد و آنان را در تظاهرات خشم‌شاهی شکل داده و بساط استبداد پهلوی و استعمارگری را برای همیشه از ایران اسلامی جمع خواهد ساخت.

زن در نظام اسلامی

بدون تردید زن هم چون مرد، دارای صلاحیتها و استعدادهای ذاتی است که اگر فرصت شکوفائی به آنها داده شود، می‌تواند در تمام زمینه‌های متناسب با وضع و موقعیت خاص خویش، بدرخشد. برای نمونه شرایط تربیتی و

اجتماعی مناسبی که در صدر اسلام بوسیله پیامبر اکرم «صلی الله علیه و آله» و ائمه مؤمنان صلوات الله علیه بوجود آمد، از فاطمه علیها السلام، آنچنان انسان والا و با فضیلتی ساخت که در باره‌اش گفتند: «ولو كان النساء كمثل هذه لتغلبت النساء على الرجال» اگر زن دارای شایستگی و لیاقتی بمانند فاطمه است، بنابراین زنان را بر مردان برتری و فضیلت است، و زینب قهرمان کربلا نیز چنان در آن صحنه خون و ایثار درخشد که بی وجود او پیام خون عاشورا هرگز به تاریخ راه نمی‌یافت، و بدین ترتیب اسلام صلاحیت و توانائی خود را بعنوان یک برنامه انسان‌ساز و همه‌جانبه زندگی، در رشد و ارتقاء زن به بالاترین مقام ممکن انسانی به ثبوت رساند.

امروز نیز در ایران اسلامی این فرصت به زن داده شده تا از سونشی با اسلامی ساختن محیط تربیتی خانه، فرزندان، چنین مجاهد و نستوه در دامان خویش تربیت نموده و آنان را به صحنه‌های ایثار و شرف روانه سازد تا بار دیگر امثال رضاخان بوسیله استعمار بر این ملت مستولی نگردند و از سونشی دیگر در زمینه‌های علمی و فرهنگی و سیاسی امکان شکوفائی و بروز استعدادها و خدادادی خود را پیدا نمایند.